

مقدمه

ابوبکر عبد القاهر بن عبد الرحمن بن محمد جرجانی (د. ۴۷۱ یا ۴۷۴ ق/ ۱۰۷۸ یا ۱۰۸۱ م)، از پیشوایان ادب عربی و امام نحویان و بلاغیان روزگار خود بود. دانسته‌های ما درباره‌ی تولد، خانواده، زندگی و مراحل دانش‌اندوزی او بسیار اندک است. مهم‌ترین استاد او ابوالحسین محمد بن حسین فارسی (د. ۴۲۱ ق/ ۱۰۳۰ م)، خواهرزاده‌ی نحوی نامدار، ابوعلی فارسی (د. ۳۷۷ ق/ ۹۸۷ م) بود که در اواخر عمر در گرگان رحل اقامت افکند (ابن‌انباری، ۲۴۸؛ قسطی، ۱۸۸/۲). با توجه به تاریخ درگذشت ابوالحسین احتمالاً تولد عبد القاهر را باید در واپسین سالهای سده‌ی ۴ ق/ ۱۰ م و حداقل نخستین سالهای سده‌ی ۵ ق/ ۱۱ م دانست. اینکه جرجانی تنها از ابوالحسین دانش آموخته باشد، ناپذیرفتی است (خوانساری، ۸۶/۵)، اما شاگردی او نزد کسانی چونان قاضی جرجانی (د. ۳۹۲ ق/ ۱۰۰۲ م) و صاحب بن عباد (د. ۳۸۵ ق/ ۹۹۵ م) که نامشان در برخی منابع آمده است نیز درست نمی‌نماید (برای توضیح بیشتر، نک: باقر، ۶۹۶/۱۷). به هر حال عبد القاهر که مردی دیندار و پرهیزگار بود (صفدی، ۱۹/۵۰ و استنی، ۲/۴۹۲) بر خلاف رسم آن روزگار برای دانش‌اندوزی از زادگاهش بیرون نرفت و بسیاری از بزرگان برای بهره‌گیری از دانش او به گرگان کوچیدند (باقر، ۱۷/۶۹۷). او در فروع، شافعی و در اصول، پیرو مکتب اشعری بود (ابن فضل‌الله، ۷/۳۸۲).

قفطی که نسبت به دیگران، اطلاعات بیشتری از زندگی جرجانی به دست داده است، او را مردی کم‌حصوله معرفی کرده است که به رغم توانایی، سخشن را کامل نمی‌کند و در نگارش، تا حدودی اجمال‌گرا است (همو، ۹۰/۲ - ۹۰ - ۱۸۹)، اما باید گفت که این اجمال‌گرایی در همه‌ی آثار موجود جرجانی به چشم نمی‌آید و حتی در دو اثر مهم و بی‌مانند او، دلائل الإعجاز و أسرار البلاغة میل به اطناب و تفصیل دیده می‌شود. هلموت ریتر این اطناب و تفصیل را بدان سبب می‌داند که بسیاری از آراء و اندیشه‌های او برای نخستین بار در جهان عرب بیان شده است (Ritter، ۲۴). سبک و نثر جرجانی نیز بهویژه در آثار بلاغی اش زیبا و درخور توجه است. دلائل الإعجاز او چنان شیواست که بیشتر به اثری ادبی می‌ماند تا به کتابی درباره‌ی قواعد ادبیات (گُرد علی، ۲۶۰ - ۲۶۱). سبک و اسلوب اسرار البلاغه نیز چنان زیباست که آن را از شاهکارهای ادب عربی قرار می‌دهد (Ritter، ۲۴). اما افزون بر اینها سبک تحلیلی و استدلایلی جرجانی هم بسیار استوار است. در این سبک، ذوق ادبی چنان با نقد موشکافانه‌ی علمی درآمیخته است که نه تنها در آثار پیشینیان،

بررسی عدم انتساب تفسیر درج الدرر به عبد القاهر جرجانی

علیرضا باقر^۱

چکیده

شيخ عبد القاهر جرجانی (د. ۴۷۱)، بلاغی و نحوی نامی و زبان‌شناس بزرگ ایرانی، از محدود دانشمندان تاریخ اسلام و ایران به شمار می‌رود که چند سده از جامعه‌ی علمی خویش جلوتر بوده است و اندیشه‌های پیشو و شایان درنگ او بیشتر به کار ادب‌پژوهان و زبان‌شناسان امروز آمده است. تا این‌وقت نحویان سده‌ی پنجم قمری. بیشتر آثار بر جای مانده از عبد القاهر در قلمرو داشت نحو و سپس بلاغت است، اما در سال‌های اخیر تفسیر قرآنی با دو تصحیح متفاوت از جرجانی منتشر شده است که تزدیدهایی جدی پیرامون درستی انتسابش به وی وجود دارد. در این نوشتار پس از بررسی دلایل و نشانه‌های گوناگون برونو متنی و درون متنی، نتیجه گیری می‌شود که چنین تفسیری نمی‌تواند از آثار عبد القاهر جرجانی باشد و نسبتش به او نادرست می‌نماید.

^{کلید واژه‌ها}: عبد القاهر جرجانی، تفسیر، درج الدرر، تفسیر منسوب.

^۱- استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

bagheralireza45@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۳/۲۵ تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۵/۲۳

این نوشتار بررسی آنها نیست و این موضوع، مجال دیگری می‌خواهد. چیزی که در این مختصر مورد توجه قرار گرفته است، یافتن پاسخی برای این پرسش است که آیا انتساب این تفسیر به جرجانی درست است یا خیر؟

گفتنی است که مصححان این دو چاپ در پاسخ دادن به این پرسش با یکدیگر تفاوت دارند و دو گرایش مختلف را نمایندگی می‌کنند؛ ولید الحسین و إیاد القیسی در تصحیح نخست با استناد به شواهدی چند، تفسیر درج الدرر را به یقین از جرجانی دانسته‌اند (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۸، م، ۱/۵۱)، اما طلعت فرحان و محمد شکور در مقدمه‌ی تصحیح خود با تکیه بر دلایل و نشانه‌هایی دیگر، در درستی انتساب آن به وی تردید کرده‌اند و این موضوع را تازمان پیداشدن دلایل استوارتر، در بونهای ابهم نهاده‌اند (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۹، م، ۱/۱۵ و ۲۱).

ژرف‌نگری در دلایل و شواهدی که در دست ماست، چه آنها که از سوی مصححان تفسیر مطرح شده است و چه آنها که با توضیحات نگارنده‌ی این سطور آشکار خواهد شد، نشان می‌دهد که درستی انتساب درج الدرر به عبدالقاهر جرجانی چنان دور از ذهن می‌نماید که شاید بتوان با خاطری آسوده آن را انکار کرد.

أ. بررسی دلایل ولید الحسین و إیاد القیسی در تأیید انتساب کتاب به عبدالقاهر جرجانی

این دو مصحح برای یقینی بودن انتساب درج الدرر به جرجانی به دلایلی استناد کرده‌اند که پس از بیان هر یک از آنها پاسخش را خواهد آمد:

دلیل نخست: در منابعی چونان کشف الظنون حاجی خلیفه، هدیه العارفین بغدادی، تاریخ الأدب العربي بروکلمن، و معجم المفسرین نویه‌پس این کتاب در شمار آثار عبدالقاهر جرجانی آمده است و ادنه‌وی و داوید نیز هر یک در طبقات المفسرین خود گفته‌اند که جرجانی تفسیری داشته است و البته نامی از آن نبرده‌اند (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۸، م، ۱/۵۱).

در پاسخ این دلیل باید گفت که هیچ‌یک از تاریخ‌نگاران، طبقات‌نویسان و تذکره‌پردازان کهنه، نام این کتاب را در فهرست آثار عبدالقاهر نیاورده‌اند و چنین پیداست که حاجی خلیفه (د. ۱۰۶۷ ق) نخستین کسی است که از این کتاب نام برده، آن را به جرجانی نسبت داده است. سکوت پنج سده‌ای منابع کهنه در مورد تفسیر جرجانی و نام آن، چنان سنگین و فراگیر است که اعتماد کلی به منابع متأخرتری چونان کشف الظنون را سست و لرزان می‌کند و این بی‌اعتمادی هنگامی افزایش

بلکه در آثار پسینیان جرجانی نیز کمتر دیده شده است. بی‌جهت نیست که برخی (از جمله طبانه، ۱۷۷) به‌جای آنکه وی را بینان‌گذار بلاغت عربی و دانش‌های معانی و بیان بدانند، ترجیح می‌دهند که از او به عنوان پایه‌گذار سبک تحلیلی در پژوهش مباحث بلاغی یاد کنند.

هم‌روزگاران جرجانی بیشتر بر چهره‌ی نحوی او تأکید می‌کردند، اما پسینیان و به خصوص دانشمندان معاصر، بر جنبه‌ی بلاغی و نقدي آثار وی تکیه کرده‌اند. رویکرد نحوی جرجانی با عموم نحویان پیشین تفاوت داشت و با طرح نظریه‌ی مهم نظم، به‌جای تکیه‌ی مطلق بر شکل یا صورت واژگان و عبارات، بر نقش معنا در تحلیل زبان بیشتر تأکید کرد و پیشناز تحولی شکرف شد (ورستیخ، ۱۱۷). گفتنی است که جرجانی با بهره‌گیری از میراث فکری شماری از دانشمندان پیش از خود، نظریه‌ی نظم را در اصل برای توجیه و تبیین اعجاز قرآن مطرح کرد و بسط داد (برای آگاهی بیشتر در این زمینه، نک: باقر، ۹/۱۷ - ۶۹۸). سبک و نظریه‌ی ادبی جرجانی اگرچه از سوی دانشمندان پس از او کمتر به کار گرفته شد، اما تأثیر قابل توجهی بر شماری از آنان گذاشت. جارالله زمخشری (د. ۱۱۴۳ ق/ ۵۳۸) از اندک کسانی بود که در تفسیر کشاف از سبک جرجانی بهره‌گرفت و آیات را با تکیه بر نظریه‌ی نظم تفسیر نمود (برای نمونه، نک: زمخشری، ۱۲۱/۱ و ۲۳۲). نشانه‌هایی از اندیشه‌های جرجانی در نهایه الإیجاز و درایه الإعجاز فخر الدین رازی (د. ۶۰۶ ق/ ۱۲۰۹) و نیز در تفسیر کبیر او به چشم می‌خورد.

آثار مهم عبدالقاهر جرجانی عبارت است از دلائل الإعجاز، أسرار البلاغة، الجُمل، العوامل المائة، المقتصد، العمدة و الرسالة الشافية (برای آگاهی تفصیلی از آثار جرجانی، نک: باقر، ۱/۱۷ - ۷۰۰).

در سال‌های اخیر تفسیری با دو تصحیح متفاوت و با فاصله‌ی یک سال منتشر شده است که نویسنده‌ی آن ابوبکر عبدالقاهر بن عبد الرحمن جرجانی انگاشته شده است: یکی با نام درج الدرر فی تفسیر الآی والسور تأليف عبدالقاهر الجرجانی که به تصحیح ولید بن صالح الحسین و ایاد عبداللطیف القیسی از سوی مجله‌ی الحكمه در منچستر به چاپ رسیده است (۲۰۰۸ م/ ۱۴۲۹ ق) و دیگری با نام درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم المنسوب إلى عبدالقاهر الجرجانی که به تصحیح طلعت فرحان و محمد ادیب شکور از سوی دار الفکر ناشرون و موّزعون در اردن منتشر شده است (۲۰۰۹ م/ ۱۴۳۰ ق). این دو تصحیح بر مبنای چهار نسخه‌ی مشترک صورت پذیرفته است و هر یک از آنها در کنار مزایای شایان توجّهی که گویای زحمات مصححان گرامی است، اشکالات و کاستی‌های بزرگ و پرشماری نیز در خوانش و پردازش متن دارد که غرض ما در

زندگی جرجانی است. ناگفته نماند که فاصله‌ی طولانی میان زمان کتابت نسخه و زمان زندگی مؤلف اگرچه به تنهایی نشانه‌ی بی‌اصالت بودن نسخه نیست و نمی‌توان با استناد به آن، نسخه را بی‌ارزش دانست، اما همین موضوع هنگامی که در کنار دیگر قرائن و شواهد قرار گیرد، بی‌گمان معنadar می‌شود.

دلیل سوم: کسی که سبک جرجانی را در کتاب‌های مشهور و چاپ شده‌ی او که در آنها به تفصیل به موضوعات بلاغی و نحوی می‌پردازد با این کتاب مقایسه کند، وجوده تشابه را آشکارا می‌یابد؛ هرچند که جرجانی در این تفسیر از بحث مفصل در این موضوعات پرهیز کرده است؛ زیرا سبک اختصار را برای تفسیر قرآن مناسب‌تر می‌دانسته است. الجمل فی النحو، المفتاح فی الصرف و التسمة فی التحو از دیگر کتاب‌های جرجانی است که در آنها اختصارگویی کرده است (جرجانی [مقدمه]، م ۲۰۰۸، ۱/۵۲).

در باره‌ی این دلیل که به سبک‌شناسی آثار جرجانی مربوط می‌شود پس از این در بخش ج به تفصیل سخن خواهم گفت.

دلیل چهارم: ذہبی در سیر أعلام البلاط گفته است که جرجانی اثری با نام تفسیر سوره الفاتحه داشته است و این نشان می‌دهد که او به سراغ تفسیر رفته بوده است و اگر بر فاتحه تفسیر نوشته است، بی‌تردید بقیه‌ی قرآن را هم تفسیر کرده است؛ زیرا شیوه‌ی مفسران آن بوده است که بر همه‌ی قرآن تفسیر بنویسند و خلاف چنین شیوه‌ای نادر است و النادر کالمعدوم (همانجا).

سنتی و ناستواری این دلیل کالشمس فی رابعه النهار است و چنین ادعایی که اگر کسی بر سوره‌ای از قرآن تفسیر نوشته باشد، بی‌تردید بقیه‌ی قرآن را هم تفسیر کرده است، به راستی مایه‌ی شگفتی است! زیرا چنین ملازمه‌ای را نه عقل تأیید می‌کند و نه عرف. عقلی نبودن آن که آشکار است و نیازی به اثبات ندارد، اما برای نشان دادن این که عرف نیز مؤیّد چنین ملازمه‌ای نیست، همین بس که نگاهی گذرا به کتابنامه‌ها داشته باشیم. در این منابع نام دهها دانشمندی را خواهیم یافت که یک سوره و یا حتی یک آیه را تفسیر کرده‌اند و بسیاری از آنها تفسیر کاملی بر قرآن نتوشته‌اند (برای نمونه، نک: ابن مبرّد حنبلي، ۱۱۸ و ۱۱۹؛ حاجی خلیفه، ۱/۱۱۹، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۴۹، ۴۵۵ و ۴۵۵، ۳۰۵-۸، ۲۸۹، ۱۶۶، ۳۳/۳؛ هم او، هدیه العارفین، ۱/۱۰۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۲۱۷، ۱۸۵، ۴۷۶، ۴۲۵، ۳۹۵، ۳۶۵، ۳۵۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۲۶۱، ۲۴۵، ۲۳۰، ۲۲۳، ۲۱۸، ۵۲۲، ۵۰۵، ۶۲۲، ۶۸۳، ۲۲۱ و ۱۹۷۳/۲؛ بغدادی، ایضاح المکنون، ۱/۲۱۸، ۲۱۸، ۵۱۰، ۴۹۴، ۵۷۲، ۶۱۳، ۶۲۸، ۶۸۸، ۷۶۲، ۷۷۲، ۷۹۶ و ۷۹۶) و ۱۹۲، ۹۱/۲) سده‌ی هشتم قمری، یعنی حدود سه سده پس از دوران

می‌یابد که عبارت حاجی خلیفه را در مورد درج الدرر مرور کنیم؛ او می‌گوید: "درج الدرر فی التفسیر، مختصر للشيخ عبدالقاهر الجرجانی ظناً" (۷۴۵/۱). حال با توجه به این که حاجی خلیفه خود در مورد انتساب کتاب اظهار تردید می‌کند و آن را "به‌گمان" از جرجانی می‌داند، چگونه می‌توان با استناد به گفته‌ی ظنی او یقین حاصل کرد که کتاب از جرجانی است؟! منابع پس از حاجی خلیفه نیز هیچ آگاهی تازه‌ای در مورد این تفسیر ارایه نکرده‌اند و روشن است که استناد و اعتمادشان سراسر به سخن او بوده است.

دلیل دوم: در صفحه‌ی نخست هر چهار نسخه، نام کتاب چنین آمده است: درج الدرر فی تفسیر الآی والسور و همچنین تصریح شده است که نویسنده آن عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی است. توافق چهار نسخه در این موضوع به رغم اختلاف کاتبان، تأییدی بر درستی انتساب کتاب به جرجانی است (جرجانی [مقدمه]، م ۲۰۰۸، ۱/۲-۵۱).

این دلیل از دو وجهت خدشه‌پذیر است: نخست این که برخلاف ادعای ولید الحسین و ایاد القیسی که گفته‌اند نام درج الدرر فی تفسیر الآی والسور در چهار نسخه آمده است (همانجا)، طلعت فرحان و محمد شکور تصریح کرده‌اند که نام کتاب در نسخه‌ی اصل ایشان درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم ثبت شده است و این نام در دو نسخه‌ی دیگر به صورت تفسیر القرآن العظیم المسنّی بدرج الدرر و در نسخه‌ی چهارم نیز به‌شكل درج الدرر تفسیر القرآن العظیم ضبط شده است (جرجانی [مقدمه]، م ۲۰۰۹، ۱/۱۵). جالب این که تصاویر نسخه‌ها که در تصحیح ولید الحسین و ایاد القیسی ارایه شده است (جرجانی [مقدمه]، م ۲۰۰۸، ۱/۶-۶/۷۳) نیز سخن فرحان و شکور را تأیید می‌کند! این نشان می‌دهد که توافق ادعاهای در این دلیل، بی‌پایه و نادرست است و سخن ولید الحسین و ایاد القیسی در باره‌ی نام کتاب، دقیق نیست.

دوم این که در عالم نسخ خطی، وجود چند نسخه که همگی یک نام و یا مانند این مورد، نام‌های همگون داشته باشند و نام یک نفر به عنوان مؤلف در آنها آمده باشد، هرگز دلیل استواری بر اصلات آن نسخه‌ها و درستی انتسابشان به مؤلف ادعایی نیست؛ زیرا چه بسا نسخه‌ی غیراصیلی که اطلاعات نادرستی در آن درج می‌شود و کاتبان دیگر نیز از روی همان استنساخ کرده، نسخه‌های متعددی پدید می‌آورند که طبعاً هیچ‌یک از آنها اصالت و صحّت ندارد. تردید در درستی انتساب این تفسیر به جرجانی نیز هنگامی تقویت می‌شود که بدانیم هیچ‌یک از نسخه‌های آن، تاریخ کتابت ندارد و تاریخ کتابت کهن‌ترین آنها بر پایه‌ی گمانه‌زنی فهرست نگاران کتابخانه‌ی کوپرلی (جرجانی [مقدمه]، م ۲۰۰۹، ۱/۷۷) سده‌ی هشتم قمری، یعنی حدود سه سده پس از دوران

خود بر هر دو مورد بالا گویا ادعای پیشین خود را به کلی از یاد برده‌اند و گفته‌اند که این نشان‌دهنده‌ی آن است که عبدالقاهر جرجانی حنفی بوده است و نه شافعی!! به راستی اگر چنین است پس چگونه می‌توان گفت که شافعی بودن گرایش این تفسیر در موضوعات فقهی، دلیل انتساب آن به مؤلفی حنفی است؟!!

دلیل دوم: جرجانی در موضوعات نحوی پیرو مذهب بصری است و چند کتاب بر محور آثار أبوعلی فارسی نوشته است، اما مؤلف درج الدرر تنها یک بار به سخن أبوعلی استناد می‌کند. او همچنین بیشتر به کوفیان گرایش دارد و آرای آنان را مقدم می‌سازد و یا گاهی تنها به بیان نظر آنان بستنده می‌کند (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۹، م، ۱۶/۱).

این دلیل نیز کاملاً درست است و نگاهی به متن درج الدرر نشان از گرایش مؤلف آن به مذهب کوفی دارد (برای نمونه، نک: جرجانی، ۲۱۷/۱، ۳۱، ۲۲۹ و ۴۵۹/۲ و ۵۴۴، ۶۴۶). البته در این باره در دلیل نخست بخش ج توضیح بیشتری خواهم آورد.

دلیل سوم: درج الدرر نه تنها هیچ اشاره‌ای به نظریه‌ی نظم ندارد، بلکه گاهی در بر دارنده‌ی مطالب متناقض با آن است (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۹، م، ۱۷/۱).

در مورد این استدلال درست هم در دلیل دوم بخش ج سخن خواهم گفت.

دلیل چهارم: مؤلف این کتاب در تفسیر آیه ۲۴ سوره‌ی حشر می‌گوید که من این موضوع را به تفصیل در مفتاح الهدی آورده‌ام، اما در منابعی که به زندگی و آثار عبدالقاهر جرجانی پرداخته‌اند، به نام چنین کتابی بر نمی‌خوریم. البته باید افزود که این کتاب قطعاً همان کتاب المفتاح فی الصرف جرجانی نیست؛ زیرا جرجانی در این کتاب خود از استفاق اسماء الله چیزی نگفته است (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۹، م، ۱۷/۱ و ۱۸).

ممکن است کسی در پاسخ این دلیل روشن بگوید که شاید بخش و یا عباراتی مربوط به موضوع مطرح شده، در کتاب المفتاح فی الصرف جرجانی بوده است و از نسخه‌های آن افتداده است. اما باید گفت که اولاً چنین ادعایی تازمانی که سند استواری نداشته باشد، سخنی گزار خواهد بود و به قول عرب‌ها: دون اثباته خرت القتادا و ثانیاً نام مفتاح الهدی خود گویای آن است که موضوع چنین کتابی هر چه که بوده است، به احتمال نزدیک به یقین، صرفی و نحوی نبوده است.

دلیل پنجم: نویسنده‌ی تفسیر از شیوخ و اساتید خود نامی نبرده است؛ محمد بن الحسن نیز که در سوره‌ی فاتحه به او اشاره کرده است، نمی‌تواند همان أبوالحسین محمد فارسی (د. ۴۲۱ ق)،

۲۵۱، ۳۰۰، ۲۸۸، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۸۶، ۴۲۴، ۴۷۵، ۵۰۱؛ ریاض‌زاده، ۲۸۶ و سرکیس، ۱/۵۶ و ۷۹۷/۲، ۱۴۳۸، ۱۴۳۱، ۱۴۶۱، ۱۶۹۹). بدین ترتیب این که جرجانی نیز تنها بر سوره‌ی فاتحه الكتاب تفسیری نوشته باشد، هیچ استبعادی ندارد و هرگز پدیده‌ی نادری نیست که بتوان حکم آن را به‌آسانی چونان حکم معده‌ی انگاشت و بر همین پایه، درج الدرر را مسلم‌آموز دانست! **دلیل پنجم:** نشانه‌های مذهب فقهی شافعی و مذهب کلامی اشعری در کتاب موج می‌زند (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۸، م، ۵۲/۱).

نادرستی این دلیل را هم در ضمن توضیح دلیل نخست بخش ب شرح خواهم داد.

ب. بررسی دلایل تردید طلعت فرحان و محمد شکور در انتساب کتاب به عبدالقاهر جرجانی

این دو مصحّح با تکیه بر دلایلی که خواهد آمد، در صحّت انتساب کتاب به جرجانی تردید کرده‌اند. همه‌ی دلایل ایشان که در پی از نظر خواهد گذشت، از صحّت برخوردار است و البته این دلایل با ذکر شواهدی مستند شده، بعضی را نیز با وجودی که بیان می‌شود، روش‌تر و استوارتر تقریر می‌شود:

دلیل نخست: جرجانی به تصریح مورخان و تذکره‌نویسان، شافعی مذهب بوده است، اما مؤلف درج الدرر حنفی مذهب است؛ زیرا آرای فقهی حنفیان را بر دیگران مقدم داشته است و در بسیاری از موارد نیز تنها به آوردن رأی حنفیان بستنده کرده است. او در مواردی آرای فقهای حنفی را به گونه‌ای در برابر فقهای شافعی قرار می‌دهد که به روشنی گویای گرایش مؤلف به مذهب حنفی است (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۹، م، ۱۶/۱).

این سخن درستی است و آنچه که مصحّحان گفته‌اند در جای جای درج الدرر دیده می‌شود (برای نمونه، نک: جرجانی، ۹۰-۱۸۹، ۲۵۰ و ۳۱۷ و ۶۶۸ و ۶۸۶، ۵۷۰ و ۵۱۱/۲)، اما باید دانست که حنفی بودن مؤلف درج الدرر برخلاف آنچه که از گفته‌ی این مصحّحان بر می‌آید، تنها با شیوه‌ی بیان آرای حنفیان و یا با مقدم نمودن ایشان بر دیگران ثابت نمی‌شود؛ بلکه مؤلف در دو جا با بیان حکمی مغایر با حکم فقهای شافعی (همان، ۶/۱ و ۲۲۵-۸۴۴) خود را آشکارا حنفی مذهب دانسته است و جایی برای شک و شبیه باقی نگذاشته است.

شگفتناک ولید الحسین و ایاد القیسی با این که موج زدن نشانه‌های مذهب شافعی در تفسیر درج الدرر را چنانکه گذشت، دلیلی بر درستی انتساب این کتاب به جرجانی دانسته‌اند، در پاورقی

می‌آمد، اما متأسفانه چنین نیست و باید به دانسته‌های موجود بسته کرد (۱۳۵/۱). اما نگارنده بر این باور است که با توجه به اوج‌گیری جرجانی در دو کتاب بلاغی یادشده، می‌توان چنین گمانه‌زنی کرد که او نگارش‌های علمی خویش را با آفرینش آثار دستوری آغاز کرده است و سپس در اوج پختگی فکری خویش به قلمرو پر رمز و راز بلاغت گام نهاده است. این که او در میان هم‌روزگارنش بیشتر به عنوان دانشمندی نحوی شناخته می‌شده است، مؤید این ادعاست؛ زیرا آنها زودتر از آثار بلاغی، با آثار دستوری جرجانی آشنا شده بودند. سبک نگارش جرجانی در این دو زمینه نیز متفاوت است. آثار دستوری او اگرچه یکدست نیست، اما در مجموع، گرایش به اختصار در آنها بیشتر به چشم می‌آید. گویا فقط نیز با تکیه بر همین آثار گفته است که جرجانی مردی کم‌حصوله و بدخلت بود و شاید به همین دلیل، به رغم توانایی و چیره‌دستی، سخن‌را کامل بیان نمی‌کرد و در نگارش، کوتاهی می‌نمود و پاییند ایجاز بود (۱۳۷۱ق، ۹۰/۲ - ۹۸). اما در آثار بلاغی وی هیچ نشانی از این اجمال‌گرایی و مختصرنویسی دیده نمی‌شود و به عکس، میل به اطناب و تفصیل در دلائل الإعجاز و أسرار البلاغه کاملاً آشکار است. هلموت ریتر^۲ با اشاره به این که جرجانی، مطالب را پیش از آن مقدار که ما می‌پسندیم تفصیل می‌دهد، این تفصیل‌گرایی را چنین توجیه می‌کند که آرا و اندیشه‌های مطرح شده از سوی او، برای نخستین بار در جهان عرب بیان می‌شده است (۱۹۵۴م، ۲۴). این سخن بدان معناست که جرجانی چونان یک نظریه‌پرداز ناگزیر بوده است که با تکرار اندیشه‌های خویش، آنها را برای مخاطبان روشن کند و طرح نو و ناآشنای خود را برای ایشان جا بیندازد. عبدالقاهر در متن همین آثار با پردازش نظریه‌ی نظم، به اوج اندیشه‌ی ادبی و زبانی خود رسید. نظریه‌ی نظم از مهم‌ترین نظریه‌های پرداخته شده در اثبات اعجاز قرآن است که گستره‌ی آن اندک‌اندک از قلمرو قرآن فراتر رفته است و چونان نظریه‌ای ادبی مطرح شده است. البته پیش از جرجانی، بزرگانی مانند جاحظ (د. ۲۵۵ق)، رمانی (د. ۳۸۴ق)، خطابی (د. ۳۸۸ق)، باقلانی (د. ۴۰۳ق)، شریف رضی (د. ۴۰۶ق) و سپس قاضی عبدالجبار معذلی (د. ۴۱۵ق) با بررسی رمز و راز بلاغی ترکیب آیات و چگونگی تألیف کلمات، پایه‌های نظریه‌ی نظم را استوار نمودند (زرکشی، ۹۰/۲؛ بنت‌ساطی، ۱۰۷؛ ضیف، ۱۶۱ و شیخون، ۲۵ - ۴۲)، اما نظم در سخنان هر یک از ایشان معنایی متفاوت داشت (ابوموسی، ۱۸۷) و این نظریه با کوشش‌های فکری عبدالقاهر جرجانی بارور گردید و مفهومی روشن یافت. با

خواهرزاده‌ی ابوعلی فارسی و شیخ و استاد عبدالقاهر جرجانی باشد؛ زیرا نام أبوالحسین فارسی در بسیاری از منابع، محمد بن الحسین ضبط شده است. ضمن این که جرجانی تنها یک بار از او نام برده است در حالی که به گفته‌ی منابع تاریخی و نیز با تکیه بر آثار موجود عبدالقاهر، او پیوسته از این استادش یاد می‌کرده است و همواره از گفته‌ها و اندیشه‌هایش بهره می‌برده است (جرجانی [مقدمه]، ۹، ۲۰۰۹م، ۱۸/۱).

ج. دلایل نگارنده در ردّ انتساب کتاب به عبدالقاهر جرجانی

چنانکه گذشت نگارنده بر این باور است که تفسیر درج الدرر از آثار عبدالقاهر جرجانی نیست و برای اثبات ادعای خود جدا از دلایل پیش گفته، دلایل دیگری نیز در اختیار دارد که بر پایه‌ی سبک‌شناسی آثار جرجانی استوار است. اعتقاد نویسنده این است که برای سنجش اصالت و گفتگوهای تاریخ‌نگاران و طبقات‌نویسان هم مهم‌تر است؛ زیرا چه بسا اثری که در منابع تاریخی به کسی نسبت داده شده است، اما ژرف‌نگری در تحلیل متن آن نشان می‌دهد که با اندیشه‌ها و نیز سبک و سیاق نگارشی مؤلف ادعایی سازگار نیست و بنا بر این نمی‌تواند از او باشد. چنین تحلیلی هنگامی باشته‌تر می‌شود که مؤلف، دانشمندی صاحب‌سبک باشد. از این رو تحلیل سبک‌شناسختی متن درج الدرر برای بررسی صحّت انتساب آن به عبدالقاهر جرجانی بسیار مهم می‌نماید؛ چه حقیقت آن است که شاید اگر بخواهیم در سلسله‌ی ادب‌شناسان و ادب‌پژوهان عربی یک تن را دارای نظریه و صاحب سبک بدانیم، بی‌تردد آن یک تن، کسی مگر عبدالقاهر جرجانی نخواهد بود.

در اینجا بد نیست که پیش از تحلیل نشانه‌های سبک‌شناسختی درج الدرر، نگاهی گذرا به سیر و سبک آثار عبدالقاهر داشته باشیم. آثاری که از جرجانی بر جای مانده است و در منابع معتبر تاریخی به او نسبت داده شده است در مجموع به دو دسته تقسیم می‌شود: آثار دستوری (صرفی و نحوی) و آثار بلاغی. هم‌روزگاران جرجانی بیشتر بر چهره‌ی نحوی او تأکید می‌کردند، اما پسینیان و خصوصاً دانشمندان معاصر، بر جنبه‌ی بلاغی و نقلي شخصیت وی تکیه کردند و با تکیه بر آرای تازه و بی‌پیشینه‌ی عبدالقاهر در دلائل الإعجاز و أسرار البلاغه، او را بینانگذار بلاغت اصیل عربی دانسته‌اند (برای نمونه، نک: رازی، ۷۴ و یمنی، ۴/۱). ابودیب معتقد است که اگر تاریخ نگارش همه‌ی آثار جرجانی روشن بود، نتایج خوبی در باره‌ی سیر تحول اندیشه‌ی او به دست

ژرف‌اندیشی در کتاب دلائل الإعجاز و تا حدودی در أسرار البلاغه روشن می‌شود که نظم از نگاه جرجانی، درک رمز و راز ترکیب‌های گوناگون و فهم پیوند جملات و اجزای آنها با یکدیگر و ارتباطشان با حالات روانی و ذهنی گوینده و شنونده بوده است.

پرسش مهمی که در اینجا رخ می‌نماید آن است که آیا جرجانی ناگاه به این نظریه دست یافته است یا این که بارقه‌های آن پیوسته و پیش از نگارش دلائل الإعجاز و أسرار البلاغه در ذهن او می‌جهیده است و نشانه‌های این درخشش در آثارش نمایان می‌شده است؟ تردیدی نیست که حالت دوم منطقی‌تر است و چنین می‌نماید که نگارش‌های دستوری او نیز با همین نظریه پیوند داشته است. کیس ورستیخ^۳ در تحلیل آثار دستوری عبدالقاهر به این نکته‌ی مهم توجه می‌دهد که رویکرد نحوی جرجانی با عموم نحویان پیشین تفاوت دارد؛ زیرا معیارهای سیبويه (د. ۱۸۰ ق) در شرح ساختار زبان عربی که تا سده پنجم بر مباحث و آثار نحوی سایه‌افکن بود، در مجموع به شکل و صورت تکیه داشت، اما از این سده، تحول مهمی روی داد که بر اساس آن نقش معنا در تحلیل زبان بیش از پیش مورد تأکید قرار گرفت و عبدالقاهر پیشتر این جریان نوبود (۱۹۹۸ م، ۱۱۷). این رویکرد نحوی جرجانی نشان می‌دهد که وی پیوسته در چارچوب نظریه‌ی نظم می‌اندیشیده است و به همین سبب برای طرح مباحث دستوری نیز سبک و شیوه‌ی خاصی داشته است. به گفته‌ی ابودیب، با نگاهی اجمالی به دو اثر نحوی عبدالقاهر، الجمل و العوامل الماء، می‌فهمیم که او مباحث نحوی را بر اساس اصل کارکرد کلمات و تأثیرشان در تغییرات ظاهري گفتار [عرب] که بیانگر تغییرهای معنایی است، تقسیم‌بندی نموده است (۱۹۸۵ م، ۱۳۵/۱). بنا بر این او پیوند و اتحاد آشکاری میان لفظ و معنا می‌دیده است و همین سبب شده است که دانش نحو را با دانش بلاغت یامیزد (مندور، ۱۸۹) و نگرش جدید نحوی‌اش را با طرح موضوع "معانی نحوی" در کتاب دلائل الإعجاز بیان کند (برای نمونه، نک: جرجانی، ۲۰۰۴ م، ۸۲، ۲۷۹، ۲۹۳، ۳۰۳ و ۳۰۰ - ۳۲۹). او در این کتاب از آن دسته از زیبایی‌های معنا که متأثر از دگرگونی‌های لفظی است بحث می‌کند و با تکیه بر تحلیل‌های ساختاری، کشف اموری چونان الگوهای معنا، مفهوم، ترکیب نحوی و نیز تأثیر متقابل و پیوند تکاملی ساختارهای ذهنی و ساختارهای زبانی برای او ممکن می‌گردد. نحوی که عبدالقاهر از آن بحث می‌کند، بررسی مبانی و اصولی نیست که

درستی یا نادرستی سخن را تعیین کند، بلکه مجموعه‌ای از نقش‌های است که با روابط موجود میان معانی سامان می‌باید (ابودیب، ۱۳۵/۱ و ریتر، ۶).

از بحث بالا چند نتیجه در مورد آثار جرجانی به دست می‌آید:

۱. نگارش آثار دستوری عبدالقاهر به احتمال نزدیک به یقین، پیش از نگارش آثار بلاغی‌اش صورت پذیرفته است و او در بخش پایانی عمر علمی خویش از مباحث خشک دستوری فاصله گرفته است.
۲. اختصارگرایی بر بعضی از آثار دستوری جرجانی سایه‌افکن است، اما در آثار بلاغی که آثار نهایی اöst، گرایش به پرگویی و اطناب، آشکارا دیده می‌شود.
۳. به رغم آن که جرجانی در کتاب دلائل الإعجاز خود به نظریه‌ی نظم پرداخته است، اما پرتوهایی از این نظریه در سبک نگارش کتاب‌های دستوری وی نیز اثر گذاشته است.
۴. وجود نوعی پیوستگی ذهنی در آثار گوناگون عبدالقاهر نشان می‌دهد که وی از اندک اندیشمندانی بوده است که برای نگارش‌های علمی خویش برنامه و هدفی روشن و معین داشته‌اند و تنها در پی گذاری مطالب و پدید آوردن یک مجموعه، آن هم به هر شکل و ترتیبی نبوده‌اند. اکنون می‌گوییم که درج الدرر با تکیه بر این نتایج و به دلایل زیر نوشه‌ی عبدالقاهر جرجانی نیست:

دلیل نخست: سبک درج الدرر در طرح مباحث صرفی و نحوی با آثار دستوری جرجانی سازگار نیست؛ زیرا همان‌گونه که پیش از این گذشت، وی در آثار دستوری خود آشکارا بصری بوده است، اما از مجموع این تفسیر چنین فهمیده می‌شود که نویسنده‌اش گرایش کوفی دارد. از این گذشته، سبک مؤلف تفسیر در بیان آرای بصری و کوفی هم با سبک جرجانی در آثار دستوری اش کاملاً متفاوت است؛ چرا که عبدالقاهر در این آثار همواره خود را از بصریان می‌داند، اما در هنگام بیان رأی ایشان از عباراتی چونان "مذهب صاحب الكتاب" (جرجانی، ۱۹۸۲ م، ۱۸۸/۱، ۲۵۶ و ۵۹۳ و ۵۹۰/۲ و هم او، ۲۰۰۷ م، ۲۰۰۷ و ۱۳۱۲ و ۱۴۸۲ و ۲/۲) و یا "اصحابنا" (جرجانی، ۱۹۸۲ م، ۱/۱، ۲۵۶، ۳۰۵، ۴۹۱، ۴۹۴ و ۴۷۸، ۷۶۰/۲ و ۷۹۱، ۷۷۸، ۷۶۰، ۱۰۵۰، ۱۰۷۵ و هم او، ۲۰۰۷ م، ۲۰۰۷ و ۶۲۶، ۲۲۲ و ۱۲۱۰ و ۲/۲) بهره می‌گیرد. او در کتاب المفتاح فی الصرف از اصطلاح "بصریان" و "کوفیان" هرگز استفاده نکرده است، در کتاب المقتضد فی شرح الإيضاح تنها یک بار از اصطلاح "کوفیان" بهره گرفته است و در المقتضد فی شرح التکمله یک بار اصطلاح "بصریان" و دو بار اصطلاح "کوفیان" را به کار برده است. این در حالی است که اصطلاح "بصریان" و "کوفیان" بارها

دلیل سوم: از موضوع نظم که بگذریم، عبدالقاهر امام بلاغت و پیشوای نقد و معناشناسی است. او در دلائل الإعجاز و أسرار البلاغة خود با ژرفنگری به مباحث علم معانی، بیان و تا حدودی بدیع پرداخته است و تحلیل‌هایی شیوا و نو در این زمینه‌ها به دست داده است. جرجانی برتری زبان وحی و اعجاز قرآن را آشکارا در ویژگی‌های بلاغی آن می‌داند و می‌گوید: کاش می‌دانستم که چگونه می‌توان امور مربوط به بلاغت را چنین پیش‌پا افتاده و بی‌همیت انگاشت؟! آیا اگر بلاغت نبود، سخنی بر سخن دیگر شرافت و روحانی می‌باشد و از آن متمایز می‌شده؟! و آیا هیچ سخنی بدون آن می‌توانست به مرز اعجاز برسد و سرکشان و ناباوران را سرافکنده سازد؟! آیا این بی‌اعتنایی به بلاغت، خیانت به عقل و دین نیست و سبب خواری ارجمندان و والايان نمی‌شود؟! آیا نظری از این سست‌تر و بی‌پایه‌تر وجود دارد که دانستن موضوعاتی لفظی و آوایی چونان وجوه "أنذرتهم"، اماله‌ی "رأى القمر" و تفاوت "صراط" و "زراط" را بسیار مهم بدانی و به بلاغت وقوع نهی ... و بیشتر مباحث تفسیری از فورتفتن در سخن کسانی باشد که آرای ایشان بر هیچ اصلی استوار نیست و از جای درست گرفته نشده است و چه‌بسا چنان گفتار خطأ و لغشت سازد که طوق ننگ آن همواره بر گردت بماند؟! از خدا می‌خواهیم که ما را از لغتش در امان بدارد و توفیقمان دهد که به گفتار و رفتاری که به خشنودی او نزدیک‌تر است روی آوریم!" (۲۰۰۴، م، ۱۱۰ - ۱۰۹).

حال چگونه می‌توان باور کرد که او در تفسیر خود به مباحث ژرف و زیبای بلاغی نپرداخته باشد؟! او که بی‌توجهی به بلاغت را خیانت می‌داند، چرا خود در تفسیرش به این مقوله چنین بی‌توجه است؟! برای نمونه، تعریفی که در درج الدرر برای حقیقت و مجاز آمده است (۲۰۰۸، م، ۱۶۱/۱)، چنان ابتدایی و تهی از زیبایی‌های بلاغی است که طرح آن از سوی کسی مانند جرجانی محال می‌نماید. بیگانگی این تفسیر با اندیشه‌های عبدالقاهر به اندازه‌ای است که مؤلف آن در مواردی کوشیده است تا چونان دانشمندانی که در سده‌های نخست، وجود مجاز رهایی ناممکن و نادرست می‌دانستند، تعابیر مجازی آیات را به گونه‌ای توجیه کند که از بند مجاز رهایی یابد و به قلمرو حقیقت در آید (برای نمونه، نک: همان، ۱/۲۲۳ و ۲۲۳). شگفتا که ولید الحسین و ایاد القیسی در آغاز مقدمه‌ی خود آورده‌اند که در این تفسیر به موضوعات بیانی و بلاغی بسیاری اشاره شده است و همین، جایگاه آن را در بلاغت ممتاز می‌کند (همان [مقدمه]، ۱/۷)، اما پس از چندی گویا این سخن خود را فراموش نموده، آشکارا گفته‌اند که هر کس با آثار جرجانی آشنا باشد

در درج الدرر به کار رفته است و مؤلف این کتاب نه تنها خود را از بصریان ندانسته است، بلکه در مواردی نظر کوفیان را مقدم داشته است (برای نمونه، نک: ۲۰۰۸، ۱۴۱/۱، ۲۱۷، ۲۲۹، ۳۵۴ و ۳۵۹/۲، ۴۶۹، ۴۷۵، ۵۴۴، ۶۴۵، ۶۶۴ و ۱۷۱۵/۴). این تفاوت نظر و اختلاف سبک در کاربرد اصطلاحات، گویای آن است که درج الدرر نمی‌تواند از آثار جرجانی در دوره نخست نگارشی اش باشد.

دلیل دوم: پیش از این گذشت که جرجانی پایه‌گذار و یا دست‌کم سامان‌دهنده‌ی نظریه‌ی نظم بوده است و اگرچه این نظریه را در آثار بلاغی اش پرورانده است، اما آثار دستوری وی نیز از پاییندی نویسنده‌اش به نظریه‌ی نظم بی‌بهره نبوده است. اکنون این مایه‌ی شگفتی است که نه تنها هیچ نشانی از این نظریه در درج الدرر دیده نمی‌شود بلکه عباراتی در آن وجود دارد که کمترین سنتیتی با برداشت عبدالقاهر از نظم ندارد. مؤلف درج الدرر در تفسیر آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی طه می‌گوید: "و نظم آیات بر شیوه‌ای نکو، غایت بلاغت و آیت فضاحت است و آن، بارگرداندن پایان سخن به آغاز آن است" (۲۰۰۸، م، ۱۱۹۸/۳). چنین سخنی در باره‌ی نظم آیات، اگرچه ممکن است در جای خود خوب و درست باشد، اما نشان می‌دهد که ذهن گوینده‌ی آن با ذهن عبدالقاهر که در دو کتاب بلاغی اش با تکیه بر نظریه‌ی نظم، تفاسیری دل‌انگیز از بعضی از آیات قرآن ارایه کرده است، بسیار فاصله دارد.

جالب این که جار الله زمخشری (د. ۵۳۸ ق)، بزرگ‌ترین میراث‌دار اندیشه‌های بلاغی عبدالقاهر، تفسیر گران‌سنگ خود را بر پایه‌ی همین نظریه استوار نموده است و بر این باور است که نظم، اصل اعجاز قرآن است و اگر خداوند به قرآن تحدی کرده است و همه‌ی ناباوران را برای تألیف سوره یا آیه‌ای مانند آن به رقابت فراخوانده است، مقصودی جز این نداشته است که نظمی همچون نظم و اسلوب قرآن بیاورند (همو، ۲/۵۳۶). بنا بر این، شکوفه‌ی معانی قرآن جز بانوازشِ دستِ اعجازنشانِ دانش نظم، از گریبان غنچه سر بر نمی‌آورد (همان، ۳/۴۰۲) و از این روی مهم‌ترین چیزی که نباید از نگاه مفسّر دور بماند، درک و حفظ نظم و بلاغت نظم و بلاغت آیات قرآن است (همانجا، ۱/۱۸۹).

با این وصف چگونه می‌توان باور کرد که خود جرجانی تفسیری بنویسد که هیچ پیوندی با موضوع نظم نداشته باشد و حتی گوشه‌ای از تحلیل‌های نظم محوری را که در دو کتاب بلاغی اش آورده است، در تفسیر خویش نمایان نکرده باشد؟! از این روی می‌توان گفت که چنین تفسیری محصول دوره‌ی دوم نگارشی عبدالقاهر هم نیست.

آیه را در چند صفحه شرح می‌دهد (برای نمونه، نک: همان، ۱۲۹/۱، ۱۳۷، ۱۶۲، ۲۱۷، ۲۴۳ و ۳۸۲ و ۴۶۲/۲) و گاهی بی‌هیچ توضیح و یا با کمترین توضیح از چندین آیه می‌گذرد (برای نمونه، نک: همان، ۲/۶۴۰، ۷۰۸، ۷۷۶، ۷۹۲ و ۸۳۷ و ۹۴۷/۳) و این اشکال را پدید می‌آورد که آیا می‌توان پذیرفت که آیات و عبارات رها شده، حتی به یک توضیح لغوی و نحوی نیز نیازی نداشته است!؟

ب. مؤلف در حالی که عموماً به توضیح شأن نزول آیات و رویدادهای تاریخی چندان توجهی نشان نداده است، هنگامی که به داستان شماری از پیامبران ع رسیده است (برای نمونه، نک: همان، ۲/۷۶۳ و ۷۷۱ و ۹۵۵ و ۳/۷۶۳)، سبک اختصارگرای خود را کاملاً به فراموشی سپرده، قلم‌فرسایی و قصه‌پردازی را به اوچ می‌رساند!

ج. نوع روایات و راویانی که مؤلف به آنها استناد می‌کند نیز در کل تفسیر یکسان نیست و نوسان عجیبی در آن دیده می‌شود؛ برای نمونه، در حالی که وی در ۳۰۰ صفحه‌ی نخست تفسیر، کمتر از پنج روایت از علیع و یاران نزدیک ایشان نقل می‌کند، در ۳۰۰ صفحه‌ی پایانی آن، حدود چهل روایت از این بزرگواران می‌آورد که بخش عمده‌ای از آنها در بیان شأن والای امیرالمؤمنین علیع است.

نتایج مقاله

از دلایلی که گذشت، بهویژه ناسازگاری سبک نگارشی درج الدرر با سبک عبدالقاهر جرجانی، این نتیجه به دست می‌آید که چنین تفسیری نمی‌تواند از آثار او باشد و از این بالاتر، نگارنده بر این باور است که این اثر به احتمال قوی، گردآوری ناشیانه‌ای از منابع گوناگون تفسیری بوده است و چه بسا کم مایگی گردآورنده، سبب شده است که ناهماننگی‌ها و حتی تناقض‌های موجود در متن نهایی خود را نبینند! البته اثبات علمی چنین ادعایی نیازمند مجال و پژوهشی دیگر است.

یقین می‌کند که باید در تفسیر خود به شکلی گسترده به موضوعات بلاغی پردازد، اما وی جز در چند مورد نادر، وارد بحث‌های بلاغی نشده است (همان، ۵۷)!

دلیل چهارم: جرجانی در آثار دستوری خویش به ده‌ها آیه‌ی قرآن استشهاد کرده است، اما توضیحات دستوری او در این آثار تنها در چند مورد با توضیحات مؤلف درج الدرر یکسان است (مانند: ۱۹۸۲م، ۱۹۹۱م با ۲۰۰۸م، ۱۲۹۲م/۳ و ۱۹۸۲م، ۳۶۹/۱م، ۲۰۰۸م با ۲۰۰۸م، ۱۶۵۶م/۴ و ۱۹۸۲م، ۹۳۸/۲م، ۲۰۰۸م، ۴۸۵/۲م) که البته در این موارد نیز، موضوع مورد بحث چنان کلی است که نمی‌تواند گویای چیزی باشد و یکی بودن مؤلف درج الدرر و آن آثار را ثابت کند.

این اشکال و ناهمگونی سبکی در شواهد بلاغی، بیشتر به چشم می‌آید؛ زیرا توضیحات بلاغی جرجانی در باره‌ی آیاتی که در دلائل الإعجاز و أسرار البلاغه به آنها استشهاد کرده است، کوچک‌ترین بازتابی در تفسیر درج الدرر نداشته است.

دلیل پنجم: در لابه‌لای متن درج الدرر که تفسیری مبتنی بر مباحث و توضیحات لفظی است، گه‌گاه به اشاره‌هایی فلسفی بر می‌خوریم (برای نمونه، نک: ۲۰۰۸م، ۱۴۱/۱م، ۲۰۱، ۲۰۲) که نه با آثار عبدالقاهر سازگار است و نه با سیر علمی او؛ زیرا جرجانی به گواهی همه‌ی منابع و با تکیه بر آثارش هرگز در پی فلسفه نبوده است و در این قلمرو قلم نزد است. وانگهی این اشارات گذرا با سبک کلی درج الدرر نیز همخوانی ندارد و چونان وصله‌ای ناهماننگ می‌نماید که آن را از پکناختی خارج کرده است.

دلیل ششم: چنین وضعیتی در مورد مباحث عرفانی هم دیده می‌شود و در حالی که در منابع معتبر و آثار عبدالقاهر هیچ نشانی از گرایش او به عرفان و تصریف دیده نمی‌شود، تفسیر درج الدرر در چند مورد حاوی اشاراتی عمیقاً عرفانی است (برای نمونه، نک: همان، ۲/۸۱۱ و ۳/۱۰۱۶ و ۱۱۵۸).

دلیل هفتم: از دو مورد پیشین که بگذریم، ناهماننگی‌های گوناگون دیگری نیز در درج الدرر دیده می‌شود که هرگز با ذهن منسجم و هدفمند جرجانی سازگاری ندارد و تقریباً ما را مطمئن می‌سازد که چنین تفسیری نوشه‌ی او نیست. در اینجا برای روشن شدن موضوع تنها به بخشی از این ناهماننگی‌ها می‌پردازم:

أ. می‌توان گفت که مؤلف درج الدرر بیشترین همت خود را صرف توضیحات لغوی و مباحث صرفی و نحوی آیات کرده است، اما چیزی که شگفتی‌آور می‌نماید این است که گاهی یک

- ۲۹- مندور، محمد، فی المیزان الجدید، دار نهضه، قاهره، بی تا.
 ۳۰- یمنی، یحیی، الطراز، قاهره، ۱۳۳۲ ق/ ۱۹۱۴ م.

- 31- Abu deeb, kamal, Encyclopedie Iranica, Bibliotheca Persica Press, USA, 1985.
 32- Ritter, Helmuth, introd. Asrār al-Balāgha, by Jurjānī, Istanbul, 1954.
 33- Versteegh, Kees, Landmarks in Linguistic Thought III, The Arabic Linguistic Tradition, London/New York, 1998.

کتابشناسی

- ۱- ابن ابیاری، عبدالرحمان، نزهه الالباء، به کوشش ابراهیم سامرانی، بغداد، ۱۹۵۹ م.
 ۲- ابن فضل الله عمری، احمد، مسالک الأبصار، به کوشش عبد العباس عبد الجاسم احمد، ابوظبی، ۱۴۲۴ ق/ ۲۰۰۳ م.
 ۳- ابن میرد حنبلی، یوسف بن حسن، معجم الكتب، تحقیق یسری عبدالغنی، مکتبه ابن سینا، مصر، بی تا.
 ۴- أبوموسی، محمد حسین، البلاغه القرائیه فی تفسیر الزمخشری وأثرها فی الدراسات البلاعیه، دار الفکر العربي، قاهره، بی تا.
 ۵- اسنوی، عبد الرحیم، طبقات الشافعیه، به کوشش عبد الله جبوری، بغداد، ۱۳۹۱ ق/ ۱۹۷۱ م.
 ۶- باقر، علیرضا، مدخل "جرجانی"، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۸ ش.
 ۷- بغدادی، اسماعیل بن محمد، إضاح المکتون، تحقيق محمد شرف الدین بالتقایا، دار إحياء التراث العربي، بی تا.
 ۸- همو، هدیة العارفین، دار إحياء التراث العربي، بیروت، بی تا.
 ۹- بنت شاطی، عائشه عبدالرحمن، الإعجاز البیانی للقرآن ومسائل ابن الأزرق، دار المعرفة، قاهره، ۱۳۹۱ ق/ ۱۹۷۱ م.
 ۱۰- جرجانی، عبدالقاهر، المفتح فی الصرف، تحقيق علی الحکم، مؤسسه الرساله، ط ۱، بیروت، ۱۴۰۷ ق/ ۱۹۸۷ م.
 ۱۱- همو، المقتضد فی شرح الإيضاح، تحقيق کاظم بحر المرجان، دار الرشید للنشر، عراق، ۱۹۸۲ م.
 ۱۲- همو، المقتضد فی شرح التکمله، تحقيق أحمد الدرویش، جامعه الإمام محمد بن سعود، ط ۱، الملکه العربيه السعودیه، ۱۴۲۸ ق/ ۲۰۰۷ م.
 ۱۳- همو، درج الدرر فی تفسیر الآی والسور، تحقيق ولید الحسین و إياد القیسی، مجله الحكمه، ط ۱، بیانیا، ۲۰۰۸ م / ۱۴۲۹ ق.
 ۱۴- همو، درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم المنسوب إلى عبدالقاهر الجرجانی، تحقيق طلعت فرحان و محمد شکور، دار الفکر ناشرون و موزعون، ط ۱، عمان، ۲۰۰۹ م/ ۱۴۳۰ ق.
 ۱۵- همو، دلائل الإعجاز، تحقيق محمد محمود شاکر، مکتبه الخانجی، قاهره، ۲۰۰۴ م.
 ۱۶- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون عن أسماء الكتب والفنون، مکتبه المثنی، بغداد، ۱۹۴۱ م.
 ۱۷- خوانساری، محمد باقر، روضات الجنات، بیروت، ۱۹۹۱ ق/ ۱۴۱۱ م.
 ۱۸- رازی، فخرالدین، نهاية الإیجاز فی درایة الإعجاز، به کوشش بکری شیخ امین، بیروت، ۱۹۸۵ م/ ۱۴۲۹ ق.
 ۱۹- ریاض زاده، عبداللطیف بن محمد، أسماء الكتب، تحقيق محمد تونجی، دار الفكر، ط ۳، دمشق، ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳ م.
 ۲۰- زرکشی، بدرا الدین محمد، البرهان فی علوم القرآن، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار المعرفه، بیروت، بی تا.
 ۲۱- زمخشیری، جار الله، الكثاف عن حقائق غواصین التنزيل و...، دار الكتاب العربي، بیروت، بی تا.
 ۲۲- سرکیس، إیان، معجم المطبوعات العربية، مطبعه سرکیس، مصر، ۱۳۴۶ ق/ ۱۹۲۸ م.
 ۲۳- شیخون، محمود السيد، الإعجاز فی نظم القرآن، مکتبه الکلیات الأزهریه، ط ۱، قاهره، ۱۳۹۸ ق/ ۱۹۷۸ م.
 ۲۴- صفتی، خلیل، الوافق بالولفیات، به کوشش رضوان سید، بیروت، ۱۴۱۳ ق/ ۱۹۹۳ م.
 ۲۵- ضیف، شوقی، البلاغه تقویر و تاریخ، دار المعرفه، قاهره، ۱۴۰۶ ق.
 ۲۶- طبانه، بدوى، البیان العربي، بیروت، ۱۴۰۶ ق/ ۱۹۸۶ م.
 ۲۷- قسطنطیلی، جمال الدین علی، انباء الرواہ علی انباء النحواء، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۷۱ ق/ ۱۹۵۲ م.
 ۲۸- کرد علی، محمد، کنوز الاجداد، دمشق، ۱۳۷۰ ق/ ۱۹۵۰ م.